فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc507414627)

[جریان اطلاق در مرتبه اراده استعمالیه 2](#_Toc507414628)

[اطلاق و تقیید اثباتی و ثبوتی 2](#_Toc507414629)

[انطباق اراده استعمالیه با اراده جدیه 2](#_Toc507414630)

[اطلاق افرادی و احوالی 3](#_Toc507414631)

[عموم افرادی و احوالی 4](#_Toc507414632)

[جریان اطلاق احوالی در معانی حرفیه 5](#_Toc507414633)

[سه مؤلفه اصلی در خطابات مولا 5](#_Toc507414634)

[خطابات مولی بر اساس موضوع، حکم و متعلق 6](#_Toc507414635)

[جریان اطلاق در هر سه مؤلفه 6](#_Toc507414636)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

**موضوع: اصول فقه/مطلق و مقید/ موطن اطلاق**

# اشاره

در اثبات اطلاق، به مقدمات حکمت و راه دیگری تمسک شد و موردبحث قرار گرفت، بعد ازآن وارد شدیم در بیان بعضی از مسائلی که خالی از اهمیت نیست که در ذیل مباحث اطلاق قرار می‌گیرد.

# جریان اطلاق در مرتبه اراده استعمالیه

یک بحث این بود که اطلاق در مرتبه اراده استعمالیه جاری می‌شود، در مرتبه قبل از آن که دلالت تصوریه باشد، شأنیت اطلاق وجود دارد و خود اطلاق نیست، اولین جایی که در این مراحل دلالت‌ها، اطلاق مصداقیت پیدا می‌کند، در مرتبه اراده استعمالیه است، در مرتبه اراده استعمالیه، اطلاق مصداقیت پیدا می‌کند، در مرتبه قبل از آن که دلالت‌های تصوری است، در آنجا شأنیت اطلاق است، مثل کلمه رجل، عالم و امثالهم، در مرتبه تصور، شأنیت اطلاق دارد، «ما یقبل الانطباق علی کثرین» است و شأنیت اطلاق دارد، اما اینکه بگوییم این بالفعل دارای شمول است، در این صورت در ذیل اراده قرار می‌گیرد، اراده شمول آن را فعلی می‌کند، منتهی این اراده، همان اراده استعمالیه است، البته در اراده جدیه هم اطلاق و تقیید داریم، منتهی اولین جایی که در آن اطلاق و تقیید متصور است، همان مرتبه اراده استعمالیه است، اما در مرتبه بالاتر و عمیق‌ترش، طبعاً اراده جدیه اطلاق و تقیید ثبوتی دارد.

# اطلاق و تقیید اثباتی و ثبوتی

یک اطلاق و تقیید اثباتی هست، در این مقام هست که شخص صحبت می‌کند که اراده استعمالیه‌اش را ابراز می‌کند، اطلاق و تقیید ثبوتی است که مربوط به اراده جدیه است، همیشه این‌طور نیست که اراده استعمالی با اراده جدیه انطباق داشته باشد.

# انطباق اراده استعمالیه با اراده جدیه

نسبت اراده استعمالیه با اراده جدیه به این صورت است که گاهی این‌ها انطباق دارند، الآن گفته است: «اکرم العالم»، تا انتها هم همین اکرم العالم است، هیچ قیدی دیگر ندارد، در اراده واقعیه‌اش هم چیزی نیست، گفتار او با آنی که می‌خواسته است، عیناً منطبق است، این تساوی اراده استعمالیه و جدیه است، در نقطه مقابل این مسئله، گاهی اراده استعمالیه و اراده جدیه، با هم انطباق ندارند، مثل خطابی که به حضرت ابراهیم شد که مثلاً «اذبح ابنک»، این به لحاظ اراده استعمالیه، بعث است، اما اراده جدیه‌اش چیز دیگری است، یا آنجایی که فرمودند که «**فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ**»[[1]](#footnote-1)، در اینجا امر می‌کند که این کار را انجام بدهید، اراده استعمالیه، بعث است، اما اراده جدیه تعجیز است، یا اراده استعمالیه بعث است، اما اراده جدیه‌اش، امتحان است.

بنابراین گاهی اراده استعمالیه با اراده جدیه کاملاً منطبق است، گاهی اراده استعمالیه با اراده جدیه در دو جهت مقابل یکدیگر هستند.

نوع دیگر این است که اراده استعمالیه با اراده جدیه انطباق دارد، اما انطباقش کامل نیست، مثل مقیدات و مخصصات منفصل، بنا بر تقریری که بیان شد، تمام آنجایی که مخصص و مقید منفصل است، از این نوع هست، آنجایی که قرینه مجاز منفصل است، از نوع دوم است، مثلاً گفته: «رأیت اسداً»، اراده استعمالیه‌اش یعنی حیوان مفترس، بعد منفصلاً قیدی می‌آورد که انسان می‌فهمد مقصود از آن رجل شجاع است، قسم دوم است، یعنی قرینه مجاز منفصل، تقابل بین اراده استعمالیه و اراده جدیه به طور تباین ایجاد می‌کند، اما قرائن منفصلی که تخصیص و تقیید می‌زند، موجب می‌شود که اراده استعمالیه و اراده جدیه از انطباق کامل بیرون بروند، «اکرم کل عالم»، اراده استعمالیه‌اش واقعاً کل عالم است، بعد منفصل آمد و بیان کرد که «لا تکرم العالم الفاسق»، این اراده جدیه را در بخشی از مفاد عام از اراده استعمالیه جدا می‌کند، در عالم فاسق، اراده استعمالیه‌اش کل عالم است، اما در اراده جدیه این نیست.

اطلاقی که بحث شد، این بود که اطلاق در مرحله تصور نیست، بلکه در دو مرحله بعد است که اطلاق و تقیید اثباتی در اراده استعمالیه است، البته در اراده جدیه هم اطلاق و تقیید ثبوتی وجود دارد.

# اطلاق افرادی و احوالی

فرع و مطلب دوم در ذیل مبحث اطلاق این است که اطلاق به اصطلاح علمای اصول، به اطلاق افرادی و اطلاق احوالی تقسیم می‌شود.

اطلاق افرادی؛ در جایی است که محور اطلاق، کلی است که دارای افراد است، کلی طبیعی است که مصادیق و افرادی دارد، مثل رجل، وقتی می‌گوییم که اطلاق هست، یعنی این مفهوم قید نخورده و شمول دارد، همه افراد را در بر می‌گیرد، رابطه بین مطلق و آن مصادیق، رابطه کلی و فرد است، اعم از اینکه این کلی و فرد، جنس یا نوع، عرض عام یا خاص باشد، یک مفهوم کلی است که افراد دارد.

اطلاق احوالی؛ مثلاً می‌فرمایند: «اکرم زیداً»، زید در حال بلوغ یا غیر بلوغ، در حال سفر یا امثالهم، این فرد احوالی دارد، به خاطر عوارضی که بر او ایجاد می‌شود، حالات متفاوتی که بر او عارض می‌شود، در اینجا سخن از اطلاق احوالی به میان می‌آید.

در اینجا کلی و فرد نداریم، بلکه اینجا یک مفهوم جزئی است، اما این مفهوم جزئی احوال دارد.

مقدمات حکمتی که می‌گفتیم، یا روش دیگری که به نحوی آقای حائری می‌فرمودند و ما به شکل دیگری تقریر کردیم، بر اساس آن‌ها وقتی ما قائل به اطلاق می‌شویم، این فرقی نمی‌کند، هم افرادی و هم اطلاق احوالی را می‌شود از مقدمات حکمت استنباط کرد، وقتی اکرم زیداً می‌گویند، انسان برایش سؤال می‌شود که شب یا روز باشد، در تنهایی یا جمع باشد، این‌ها همه احوال اوست.

مقدمات حکمت همان‌طور که مولد اطلاق افرادی است، در بسیاری از جاها، مولد یک اطلاق احوالی هم هست، علاوه بر این نکته که هر دو مشمول مقدمات حکمت است و در استنباطات فقهی و حقوقی مصداق دارد، علاوه بر این، باید مورد توجه باشد که در غالب موارد، در یک کلمه، هر دو وجود دارد، وقتی می‌گوید: «اکرم العالم»، در العالم، هر دو اطلاق وجود دارد، افرادی؛ یعنی عالم همه این‌ها را در بر می‌گیرد، احوالی، در هر کدام، همه حالاتش را می‌گیرد، این اطلاق احوالی در طول اطلاق افرادی، در خیلی جاها وجود دارد.

# عموم افرادی و احوالی

وقتی می‌گوید: «اکرم کل عالم»، ظهورش در عموم افرادی است، یعنی مقصودش همه افراد است، با لفظ این شمول را افاده می‌کند، اما در ادامه‌اش، اطلاقی است، «اکرم کل عالم»، انحلال پیدا می‌کند و می‌گوید اکرم هذا، اکرم هذا الی‌آخر، با لفظ خطاب به یک‌یک این‌ها اشاره دارد، اما در هر یک از این‌ها، احوالی وجود دارد، امکان دارد که بگوید: «اکرم زیداً فی جمیع احواله»، در این صورت عموم احوالی می‌شود.

عموم هم بر دو نوع است:

1 – عموم افرادی

2 – عموم احوالی

غالباً عمومات؛ عمومات افرادی است، یعنی وقتی ادات کل بیاید، ظاهرش این است که این روی فرد می‌رود، شمول فردی را با لفظ می‌رساند، اما شمول احوال هر فرد، غالباً از متفاهم لفظ و عموم استفاده نمی‌شود، آن را باید با مقدمات حکمت درست کرد.

در شک در حالات یک فرد، نمی‌شود به عموم تمسک کرد بلکه متمسک ما اطلاق است، اما اگر شک در اصل شمول نسبت به فرد باشد، اینجا جای تمسک به عموم است.

# جریان اطلاق احوالی در معانی حرفیه

اطلاق احوالی در شخص نسبت به عوارضش جاری می‌شود، آیا این اطلاق احوالی در معانی حرفیه جاری می‌شود یا نمی‌شود؟ این سؤال در بحث‌های اصول مطرح شده است.

وقتی می‌گوید که مفهوم ظرفیت، مفهوم استعلاء، امثالهم، این‌ها می‌تواند اطلاق داشته باشد، مثلاً «اکرمه فی المسجد»، این حال «فی المسجدیه» را در خطاب اخذ کرده است، فی المسجد، احوالی دارد، ظرف و مظروفی امکان دارد که ساعت یک یا پنج باشد، اینجا اطلاق احوالی دارد، برای اینکه این ظرفیت می‌تواند متعدد باشد، اگر جایی خود آن ظرفیت در خطاب اخذ شد؛ یعنی مفهوم حرفی اخذ شد، می‌تواند تنوع و تعدد داشته باشد، اطلاق احوالی در آنجا می‌آید، بنابراین اطلاق احوالی اختصاص به معانی اسمیه ندارد، در معنای حرفیه هم اطلاق جریان دارد.

# سه مؤلفه اصلی در خطابات مولا

مطلب دیگر این است که در ادله خیلی مواقع این‌طور هست که سه عنصر در کنار هم قرار می‌گیرد:

1 – حکم که مفاد صیغه بعث و امثالهم است.

2 – متعلق حکم

3 – موضوع

در «اکرم العالم»، سه عنصر وجود دارد، یکی وجوب است که مفاد هیئت است، دوم متعلق این بعث است که اکرام است که ماده امر است، سوم موضوع این اکرام است که عالم است، در همه‌جا این‌طور نیست، گاهی است که حکم و متعلق است، مثلاً می‌فرماید: «صلّ»، نماز بخوان.

# خطابات مولی بر اساس موضوع، حکم و متعلق

بنابراین خطابات مولا از این منظر بر دو قسم است:

1 – بعضی از خطابات دومؤلفه‌ای است، حکم و متعلق، این درجاهایی است که فعلی از شخص صادر می‌شود که آن فعل حالت لازم است، متعدی به پدیده دیگری نیست، مثل «صلّ، اسجد» و امثالهم.

2 – نوع دوم آنجایی است که فعل شخص، تعلق به یک پدیده بیرونی می‌گیرد، در اینجا سه مؤلفه دارد، مثل «اکرم العالم»:

1 – وجوب

2 – اکرام

3 – عالمی که اکرام به او تعلق می‌گیرد.

اولی بعث و مفاد هئیت است، دومی متعلق است، سومی هم موضوع است، گاهی عنوان متعلق و موضوع، بر عکس هم اطلاق شده است، گاهی می‌گویند اکرام متعلق و عالم موضوع است، گاهی بر عکس هم در بعضی از اصطلاحات ذکر شده است.

# جریان اطلاق در هر سه مؤلفه

اطلاقی که می‌گوییم، در هر سه عنصر می‌تواند پیاده بشود، هم در موضوع می‌تواند اطلاق جاری ‌شود، وقتی گفت «اکرم العالم»، فرقی نمی‌کند که این عالم سیاه یا سفید باشد، اطلاق افرادی و هم اطلاق احوالی در موضوع یا متعلق متعلق می‌آید، در اکرام هر دو هست، گاهی با عرض ادب اکرام می‌کنیم، گاهی هدیه می‌دهیم و امثالهم، هر نوعی از آن هم احوالی دارد، احوالش را هم در بر می‌گیرد.

در وجوب هم که مفاد هئیت و صیغه است، اطلاق جاری می‌شود، نمی‌دانید که این وجوب تعبدی یا توسلی است، اطلاق جاری می‌کنیم می‌گوییم توسلی است، نمی‌دانید این وجوب عینی یا کفایی است، اطلاق جاری می‌کنید و می‌گویید عینی هست، اطلاقاتی است که در معنای حرفی و هیئت قرار می‌گیرد، این هیئت احوالی دارد، وجوب احوال و اقسامی دارد، اطلاق آن‌ها را تعیین می‌کند.

1. - سوره مبارکه بقره، آیه 23 [↑](#footnote-ref-1)